

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ۳۵: نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ وَأَتَقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ * وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * لَا يُؤَاخِذُكُمُ
اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ * لِلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةٍ
أَشْهُرٍ فَإِنْ فَأَوْوَا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره: ۲۲۷-۲۲۳)

برای جمع بندی آیه ۲۲۳ به بحث فرزند و ذریه به قرآن نگاه مختصری کردیم. در این بحث که وارد می شوید می بینید نگاه قرآن نگاه ترمز است و در این بحث بیشتر ترمز گرفته تا این که حرف اثباتی زیادی راجع به این معنا به صورت خاص زده باشد، جز این که امر به نماز، آموزش قرآن در آن فراوان است و بحث های روایی هم فراوان است و در این باب روایات زیادی داریم، منتهای مراتب اگر بخواهیم وارد فضای روایات بشویم، می مانیم ولی اگر بخواهید یک چیز درباره نگاه های تربیتی روایی بخوانید، نامه ۳۱ نهج البلاغه را با دقت بخوانید که یکی از عمیق ترین نکات تربیتی دین را در آن جا می بینید، لذا اگر به صورت خلاصه بخواهیم جمع بندی قرآن راجع به ابحت بچه داشته باشیم.

فرزند امانت الهی و سبب فتنه!

سوره مبارکه منافقون، آیه ۹، ص ۵۵۵ را بیاورید! دارد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ
ذِكْرِ اللَّهِ؛ ای مؤمنین اموال و اولاد شما را از یاد خدا باز ندارد؛ یعنی شما **گول** اموال و اولاد را نخورید! وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ کسی که این کار را انجام بدهد، **خاسر** است.

دین خیلی این بحث را نمی کند و ما این توقع را از قرآن نداریم که مثلاً به ما بگوید بخورید! به ما نگویند هم می خوریم! لزومی ندارد که دین بیاید این بحث را بکند. از این طرف می بینید که دستور تقوا دارد؛ یعنی بحث **ترمز کشیدن** است! نباید قرآن بیاید و خیلی اصرار کند که شما بیایید و به دنیا توجه کنید! خوب قطعاً مردم به

دنیا توجه می‌کنند. آن نقشی که قرآن دارد این است که بیاید و بگوید: این قدر به دنیا نپردازید، بیایید به آخرت توجه کنید! این می‌شود نقشی که قرآن به عنوان متمم دارد بازی می‌کند. به این شئون دنیا که همه توجه می‌کنند، دین باید آن بخشش را بگوید. خطوط کلی دنیا را هم دین می‌گوید و ائمه می‌فرمایند: **بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ عَلَيْكُمُ الْمُرْجِنَةُ**؛ قبل از این که مرجئه و گروه‌های انحرافی چیزی تو کله بچه‌های شما بکنند، خودتان آن‌ها را با محاسن کلام ما آشنا بکنید.

این **تأکید** روی نماز و قرائت قرآن و **آشنایی** با قرآن از همان ابتدا این مجموعه‌ای است که شما به عنوان کارشناس فرهنگی و امور روان انسان این را درست کن که چه جوری بچه سه ساله را می‌شود به قرآن پیوند داد؟ خط کلی را بگیر و بگو برای بچه سه ساله چه داستانی باید تعریف کرد و چه داستانی را نباید تعریف کرد؟ نگو نماز بچه چه ارتباطی به من دارد؟ بچه درسش به من ارتباط دارد و نمازش به من ارتباط ندارد؟ بگو نمازش کاملاً به من ربط دارد. مسجد محل ما توی مسجد تاب و سرسره گذاشته! این یعنی **خلاقیت**! بچه من می‌گوید: بابا شب برویم مسجد! نه این که مسجد برایش مسجد است، مسجد برایش یک جای بازی است. بیا یک کاری بکن که بچه اهل نماز بشود. **دیانت** بچه به شما ارتباط دارد. در **ادبیات** داستانی بیا ببین با چه ادبیاتی باید نوشت؟ روی چه نکاتی باید تأکید کرد که این بچه لازم دارد؟ خود روایات هم این را گفته‌اند که «التَّصَابُ مَعَ الصَّبِيِّ»؛ بچه‌بازی با بچه ابوابی در **روایات** ما دارد؛ آیا این فقط یعنی بازی بچه‌گانه؟ یعنی همه چیز بچه‌گانه؛ یعنی قرآن بچه‌گانه، نماز بچه‌گانه. همین روزه کله گنجشگی در روایات هست و ابداع اهل بیت است؛ یعنی یک روزه بچه‌گانه. اگر بچه در ۷ سالگی در نماز شک کرد، حکم بده! بگو طوری نیست که از الان گرفتار این شکیات و وسواس در نماز نشود! ما باید این‌ها را بگیریم و معلوم شود که این بچه دیانتش باید محفوظ شود و ارتباطش با نصوص اصلی دین باید زیاد بشود. باید اهل مسجد و قرآن بشود!

آن وقت در مقاطع مختلف چه جوری امیر المؤمنین فرمود: **عَلَى مَا كَرِهْتُمْ**؛ با این که دوست نداشتیم ولی این شبهات را برای تو گفتم. آن وقت حواست باشد که گول فرزند را نخوری. تا وقتی فرزند ندارید متوجه نمی‌شوید ولی وقتی فرزند دارید متوجه می‌شوید که چقدر یک بچه می‌تواند آدم را منحرف کند؛ یعنی چقدر **قابلیت** وجود

دارد در بچه که مادر و پدر خودش را منحرف کند! با کوچک‌ترین اخم حالات روحی پدر و مادر این طرف و آن طرف می‌رود؛ مثلاً از آدم یک توقع مالی داشته باشد، با غمزه‌های چشم، شغل پدر را می‌تواند عوض بکند. این‌ها قدرت این محبت است، البته تا وقتی در حیات حیوانی و نباتی خودش هست این قدرت را ندارد، اما وقتی به حیات انسانی می‌رسد یواش یواش عقل‌رس می‌شود و می‌فهمد و از آدم سؤال‌ها و توقعاتی می‌کند، مشخص می‌شود چقدر قدرت دارد؛ برای همین تند و تند خدا دارد می‌گوید: **أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ** (انفال: ۲۸)، یا **إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدْوًا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ** (تغابن: ۱۴)، یا **لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ** (منافقون: ۹)، یا **أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** (قلم: ۱۵-۱۴) مرتب این پدیده بچه را دارد به رخ می‌کشد برای این‌که با بچه این طرف و آن طرف نشوی!

نگاه همه‌جانبه دین به فرزند

ضمن این‌که نمی‌خواهد نگاه بی‌قید نسبت به بچه را القا کند، حتی در میان غربی‌ها هم نسبت به این‌که بچه چه می‌شود، انگار این قیود دارد برداشته می‌شود که اصلاً احساس تعلق نکنند نسبت به بچه! این نگاه هم نه! شما کاملاً درگیر مسائل بچه باش و برایش برنامه‌ریزی بکن که با چه کسی آشنا می‌شود؟ دستش را در دست کدام استادی می‌گذاری؟ کاملاً داری راجع به او فکر می‌کنی، در حدی که **قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا** (تحریم: ۶)؛ که حواست به خودت و اهلت باشد و فریب نخوری! این می‌شود جمع اضداد بودن دین! نه این‌که کلاً بی‌خیال بچه که بچه چه ربطی به تو دارد؟ کاملاً بچه به عنوان امانت الهی یکسری حقوقی دارد که باید انجام بشود و از آن طرف هم فریب این داستان را نخوری!

گفتمان مترقی قرآن درباره فرزند

در سوره توبه، مجادله فراتر از این بحث دارد نگاه می‌کند و باز هم در آیات نگاهی فراتر از این هم هست! که گهگاه در جاهای مختلف عرض کردیم؛ یعنی قرآن در نگاه وسیع‌تری واژه‌هایی مثل ذریه، آل، اهل، اولوالارحام را ارائه می‌دهد، بدون هیچ مجامله‌ای و بدون این‌که هیچ احساس بکنید مجاز می‌گوید. آن کسانی که گاهی

اوقات آیات را نمی‌فهمند، می‌گویند این مجاز است و آن مجاز است! وقتی به پسر نوح می‌گوید: **إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ** (هود: ۴۶)؛ او اصلاً اهل تو نیست، این به این معنا نیست که پدرش کس دیگر است، بلکه یک رحم و ذراری را در گفتمان دیگری معرفی می‌کند که حتی حضرت ابراهیم می‌گوید: **فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي** (ابراهیم: ۳۶)؛ یعنی او از ذراری من است و دیگر بحث ذریه صُلبی مطرح نیست و ذریه در حوزه وسیع‌تری مطرح می‌شود.

رابطه ولائی مؤمنان یعنی تأمین مالی و جانی یکدیگر

اولو الارحام، آل و اهل هم در حوزه وسیع‌تری مطرح می‌شود. این‌ها نگاه‌های مترقی قرآن است؛ مثلاً در سوره مبارکه انفال از آیه ۷۲، دارد بحث ذریه را در فضای دیگری مطرح می‌کند. ببینید آیه‌ای که در سبک آیات فقهی است، در چه مجموعه‌ای آمده است؟ **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**، این یک گروه! کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و با مال و جانشان **جهاد** کردند و در حقیقت با تمام سرمایه‌شان جهاد کردند **وَالَّذِينَ آوَأُ وَنَصَرُوا**؛ کسانی که در مدینه بودند؛ یعنی **انصار** که داشتند این‌ها را حمایت می‌کردند **أُولَئِكَ**؛ بعضی از «اولئک»ها در قرآن علامت تفرخیم است؛ اینان **بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ**؛ اولیای همدیگر هستند. این‌ها هم یک گروه! که چنین **پیمانی** با هم دارند **وَالَّذِينَ آمَنُوا**؛ و کسانی که ایمان آوردند ولی حاضر نشدند برای ایمانشان آن‌قدر هزینه کنند و هجرت هم نکنند. فقط ایمان می‌آورند. اهل نماز و روزه و خمس هستیم ولی به ما دیگر گیر، نده و از ما نخواه برای دین کارهای خفن بکنیم **وَلَمْ يَهَاجِرُوا**؛ دست به مهاجرت نمی‌زند و نمی‌آید در مرکز دین که دین را حمایت کند **مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَائِيهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا**؛ این دو گروه با این‌که مؤمن هستند اما هیچ **رابطه ولاء** ندارند. (سوره انفال مربوط به صدر اسلام در مدینه است و آیات بدر مال همین سوره است) این‌ها هیچ رابطه ولائی با همدیگر ندارند. رابطه ولاء چه رابطه‌ای بود؟ حتی این‌ها در جامعه تازه پا یافته مدینه از هم ارث می‌بردند! **ولای نصرت** داشتند و همدیگر را یاری می‌کردند! **ولای تأمین** داشتند و

چنانچه کسی در مدینه به کسی امان می‌داد، تمام حکومت اسلامی در مقابل تأمین او خاضع بود! می‌گفت این به کسی تأمین و امان داده! یعنی همدیگر را امان می‌دادند! رابطه جامعه دینی با هم یک چنین رابطه‌ای بوده! اگر یک فقیه جگراور منطقی و مسلط پیدا بشود، شاید این آیات در فضاهای دیگری دوباره زنده بشود! چون ما الان براساس این آیات فتوا نداریم و متأسفانه قرآن در فقه هم مهجور است! آیات در فقه تبرکاً خوانده می‌شود!

اما وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ؛ هیچ ولایتی ندارند حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا؛ تا این که هجرت نکنند؛ یعنی بیاید در بیضة الاسلام^۱ قرار بگیرد، نه این که فقط بگوید آمنت؛ ایمان آوردم. این ایمان به چه دردی می‌خورد! بیا دین را کمک کن! البته وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ؛ اگر در دین از شما طلب نصر کردند؛ یعنی گفته: آقا در دین مرا کمک کنید! من در مضیقه هستم و دارد به من ظلم می‌شود فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ فِي الدِّينِ؛ بر شما نصر واجب است. تازه إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ؛ مگر علیه کسی بخواهی اقدام بکنی که بین شما و آنها میثاق عدم تعرضی هست که بخواهی او را یاری بکنی، مجبوری سرشاخ بشوی با کسی که پیمان عدم تعرض با تو دارد، این هم نه! یعنی هیچ رابطه ولایتی بین او و تو نیست! وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. چون این رابطه‌های ولایتی تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ (حشر: ۱۴) است؛ ولایتی که در ذیل توحید قرار نگیرد، از هم پاشیده است. باطن ندارد و هر چیزی که باطن نداشته باشد، حق نیست. جریان حق باطن دارد؛ لذا این جا «اولئک» ندارد! فقط دارد بعضهم اولیاء بعض؛ یک رابطه‌هایی با هم دارند.

ملاک عزت و ذلت

آن چیزی که حقیقت داشته باشد، ملاک است و عزتی که حقیقت نداشته باشد، در پیشگاه خدا ذلت است؛ لذا می‌گوید: وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ (بقره: ۲۰۶)؛ وقتی می‌گوییم بیایید تقوای خدا به خرج دهید، این عزت آن‌ها را به گناه می‌کشد. آن کرامتی که براساس تقوا نباشد، آن کرامت کرامت نیست، لذا به جهنمی‌ها می‌گوید: ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (دخان: ۴۹)؛ بچشید عذاب جهنم را که تو عزیز، یعنی عزیز بی‌خود و کریم

بی خود! چون تو عزت بی خود بوده. عزت داشتی ولی بی خود عزت داشتی! تو کریم بودی و کرامت داشتی، ولی بی خود! به تو احترام می گذاشتند ولی بی خود! چون در راه غیر توحید پایه و مایه ای نیست **تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى**. و «اولئک» هم نمی خواهد!

در ادامه می فرماید: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادًا كَبِيرًا**؛ اگر این رابطه های ولایی را حفظ نکنید، فتنه و فساد کبیر می افتد **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَأُ وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا** (انفال: ۷۴)؛ مؤمنین حقیقی این ها هستند **لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ**.

اگر در ابتدای این سوره می گوید: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا** (انفال: ۲ و ۴)، اصلاً از مرام قرآن به دور است که نسبت به کسانی که می نشینند سر سجاده و گریه می کنند بگوید: **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا**، آن **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا** باید گره بخورد به این **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا**! کسانی که وسط صحنه اند نه این که فقط گریه می کنند! گریه که خیلی زحمتی ندارد! اگر خود شما قرآن بخوانید متوجه خواهید شد که ساختار و مرام قرآن این نیست که کسانی که گریه می کنند، یا مثلاً خودشان را به ضریح امام رضا وصل می کنند این ها بشوند **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا**! اصلاً این دأب (روش) قرآن نیست.

هیچ رحامتی بالاتر از رحامت دینی نیست!

حالا تمام شد؟ یعنی این آیه فقط برای افراد صدر اسلام بود؟ نه! **وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَعْدُ**؛ کسانی که بعد از این ایمان می آورند **وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ**؛ هجرت و جهاد می کنند. آن ها اهل این جور هزینه ها برای دین هستند **فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ**؛ آن ها از شما هستند. باور کنید اگر شما دست اندر کار فقه بودید سرتان را می کوبیدید به طاق که این آیه **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ**، اصلاً آیه ارث است! اصلاً این آیه فقهی است! آن وقت این آیه جایش این جاست! یعنی یک رَجِم دیگری دارد تعریف می شود به نام **رَجِم دین** و **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ**؛ **اولو الارحام** بعضی بر بعضی **اولویت** دارند. در این فضای جهاد، آدم مواجه می شود با اولو الارحام! و

کم نیست از این چیزها در قرآن که ترقی می‌دهد و جامعه‌ای دینی را می‌سازد که در سوره نور خواندید که از کسی چون سلمان می‌پرسند: تو کیستی؟ می‌گوید: «انا ابن الاسلام». این که من مال این شهرم و تو مال آن شهر هستی! من ایرانی‌ام و تو لبنانی هستی! تو آمریکایی هستی و تو مسلمان فلان جا هستی! اصلاً این‌ها در دین مسخره است که چنین حریم‌هایی بگذاریم! همین که اسم تو **مسلمان** است و من اسمم مسلمان است، تمام! ما اخوت دینی داریم! **اخوت دینی** را حمل بر مجاز نکنید! حمل بر **حقیقت** کنید!

أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ را حمل بر مجاز نکنید، نگوید: البته مامان و بابای من همین است که شما می‌بینید اما مجازاً و تمهلاً - به قول ما آخوندها - پذیرفتیم که آن‌ها آب ما هستند! نه! آن‌ها واقعاً و بی‌تعارف آب ما هستند. بی‌تعارف ما در رَحِمِ دین، پیوند اخوت داریم. **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** (حجرات: ۱۰)؛ این که مؤمنان برادر همدان را، مرتکب مجاز نکنید! بدون مجامله ما برادر همدیگر هستیم، اما آیا **حقوق برادری** رعایت می‌شود؟ این را باید از خودمان سؤال کنیم که چقدر داریم در حق همدیگر برادری می‌کنیم؟

کسانی که جذب دین و اسلام می‌شوند، اصلی‌ترین چیزی که می‌بینند و خیلی هم برایشان جالب است و جذابیت دارد، همین مفهوم brother hood (برادری) است که یک رحم ما را با هم پیوند داده به همدیگر. این همان معنای ترقی یافته حاکم بر این معانی است و حاکمیت آن را هم در آیات جلسه گذشته دیدیم. اگر شما فکر کنید که ما رَحِمِ برتر از دین داریم؛ **قُلْ؛** برو بگو! می‌دانید که «قل» در قرآن اصلاً برای احتجاج است. اگر می‌بینید علامه اسم سوره انعام را «سوره احتجاج» می‌گذارد، به واسطه «قل»‌های مکرری است که سوره انعام دارد! **قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ أُفْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ؛** اگر این چیزها کلاً برایتان مهم‌تر است؛ دفتر تجاری‌تان، مسکن‌تان، کشورتان از رحم دین برایتان مهم‌تر است، **فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ؛** پس منتظر عذاب باش! حاکم بر هر رَحِمِ دین است!

پرواز عشق تا اوج، تنها در فضای دین!

این فضای دیگری است که هیچ منجر به این نمی‌شود که فکر بکنید طرف باید از زن و بچه‌اش بُرد و یعنی رابطه‌اش با خانواده‌اش خراب می‌شود! یا فکر کند زندگی خانوادگی در فضای ایمانی پاشیده است! اصلاً این حرف‌ها نیست! فضای دین، فضای بکر و خاص به خودش است. تمام عشق‌ها در آن قرار می‌گیرد، ضمن این‌که کاملاً فضای حذر در آن وجود دارد؛ یعنی کاملاً حالتی که افراد فریب نخورند! کما این‌که کسی که می‌گوید: **أَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقْلِينَ وَأَذَلُّ الْأَذَلِّينَ وَمِثْلُ الدَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا** که امام سجاد است که می‌فرماید: من از همه کمتر، من اصلاً مثل این گرد و خاک که پایین‌تر! اگر کسی این حرف را بزند دهانش چاک برمی‌دارد و این حرف را فقط باید انسان‌های کامل بگویند. فکر نکنید با این حرف‌ها افسردگی می‌گیرد. او در اوج است و این حرف‌ها را می‌زند! به خاطر این‌که با دین و با خدا پیوند خورده، با مظهر آرامش و اقتدار پیوند خورده. این می‌شود فضاهای برتر و حاکم بر فضاهای دیگر که اگر در قرآن بگردید و بخواهید به آیه‌ای استشهاد بکنید، کم هم نیست!

در ص ۳۵ قرآن: برای این‌که خداوند احکام فقهی را ول نگذارد، آن را گره می‌کند به مسائل اخلاقی و اعتقادی. آن‌جا که می‌فرماید: **وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ؛** بچه را پیش بفرست **وَأَتَّقُوا اللَّهَ؛** تقوای خدا به خرج بده **وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ؛** تو خدا را ملاقات می‌کنی. این جور نیست که یک کاری را بکنی و در بروی!

الَّذِينَ يَصِلُونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ؛ این‌هایی که گمراه می‌شوند **لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ** (ص: ۲۶)؛ به واسطه این‌که روز حساب را فراموش می‌کنند گمراه می‌شوند. اگر کسی واقعاً بداند که **أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ؛** یک موقع شما به ملاقات خدا می‌روید. یک موقع یک صاحب‌دلی و به قول قرآن **لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ** (ق: ۳۷) به ما می‌گفت: اگر همین یک آیه برای‌ت جا بیفتد که **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ** (طارق: ۹)؛ روزی که همه شلنگ‌تخته‌ها رو می‌آید، آدم دست و پایش را جمع می‌کند. حالا هرچه شلنگ‌تخته می‌خواهی ببنداز، اما اگر یک روزی همه این‌ها روی‌آید چه؟ جور می‌شود که **فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ** (ق: ۲۲) **فَاعَا صَفْصَفًا** (طه: ۱۰۶) می‌شود؛ یعنی صاف **لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا** (طه: ۱۰۷)؛ شما فکر کن در زمینی می‌روی که پستی بلندی ندارد، صاف است. در آن چشمم همه هم حدید(تیز) است و بعد هم **ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ** (نبا: ۳۹)، دیگر تمام است دیگر! این می‌شود **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ**.

این جووری است که قرآن احکام را گره می‌زند به مسائل اخلاقی و اعتقادی که ضمانت اجرا داشته باشد و الا کدام قانونی ضمانت اجرا دارد؟! این که بارها گفته شده همین است که آن چه که می‌تواند جامعه را اداره کند قانون و فقه نیست. قوانین جامعه را اداره نمی‌کند. شما هر چقدر هم قوانین را اضافه کنید و هرچقدر دوربین مخفی بگذارید، جامعه را اداره نمی‌کند، **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ** اداره می‌کند! **وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ** اداره می‌کند، اگرچه قوانین سر جای خودش خوب است **وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ**؛ و بشارت بده به مؤمنین!

در این دو سه آیه بعد می‌رسیم به بحث خاصی که دو آیه قبل مقدمه چینی آن را کرده و آن بحث ایلاء است. این بحث فقهی یعنی کسی برای اضرار به همسرش قسم یاد کند که با او از ۴ ماه به بالا، مباشرت نمی‌کند که این احکامی دارد؛ یعنی همان‌طور که تمکین از جانب زن باید باشد، بعد از چهارماه تمکین از جانب مرد است! یعنی مرد باید تمکین کند و حکم فقهی و حتی حکم حکومتی بر آن بار می‌شود. بدانید که هر جا که بحث **هرج و مرج** می‌شود، پای **حکومت دینی** وسط می‌آید نه پای **قضاوت**! قاضی فایده ندارد! مگر قاضی چه کار می‌کند؟ حکومت کار می‌کند! کسانی که حکومت اسلامی و حتی بحث ولایت فقیه را به آن گستردگی نپذیرفتند، که ولایت فقیه آن گستردگی را که امام مطرح می‌کند ندارد، هیچ موقع نتوانستند از زیر بار این چیزها در بروند! قاضی چه کار می‌کند؟ می‌گوید: **قَضَيْتُ وَحَكَمْتُ** که ای آقای مرد! باید بعد ۴ ماه، یا رجوع بکنی و وظایف زناشویی را انجام بدهی و تمکین بکنی یا طلاق بدهی، او را بلا تکلیف نگه ندار! **فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ** (نساء: ۱۲۹)؛ حق نداری او را بلا تکلیف نگه‌داری! بعد کار حکومت اسلامی است که این مردی را که ایلاء کرده، به زندان بیندازد! و در تضییق و فشار قرارش بدهد! یا در بحث‌های مالی اگر قاضی با بینه فهمید مالی برای کسی است می‌گوید: مال این را بده! این کار قاضی است و تمام! اگر او این مال را نداد، هرج و مرج می‌شود! و بعد کار حکومت اسلامی است که مال را از دست این بگیرد به دیگری بدهد.

فضای رسمی مهم است. نمی‌خواهیم مثل یک فقیه وارد بشویم و زیر و بم بحث ایلاء را بیرون بریزیم. بلکه به

چند نکته لازم است توجه کنیم.

۱- یک شبهه کلاً راجع به قرآن هست و آن این که خیلی متأثر از عرب است، حتی احکامش؛ چون که الان چه کسی الان ایلاء می کند؟ اصلاً در کجای دنیا کسی ایلاء می کند؟ که سوگند یاد کند که من از ۴ ماه به بالا یا ابداً من تمکین نمی کنم! فلذا فضای این آیات کاملاً متأثر بودنش را از فضای عربی نشان می دهد.

جواب: جالب است که بدانید که آن موقع هم خیلی ایلاء نبوده! یعنی یک سنت رسمی و شایعی نبوده که کسی برای اضرار بخواهد چنین کاری را بکند، لذا باید دید در این بحث چه نکات دیگری ممکن است وجود داشته باشد که قرآن در سند آخر دارد این را ابراز می کند؟! این قرآن را خدا آورده، للعالمین هم آورده اما چرا یک فرع فقهی که الان که اصلاً مورد ندارد و کسی الان «ایلاء» یا «ظهار» نمی کند و تازه آن موقع هم کسی کسی راظهار نمی کرده! حالا گاهی بحث طلاق است که امری رسمی و شایع است که بوده و هست ولی این که کسی به همسرش بگوید: «ظَهْرُكَ كَظْهْرِ أُمِّي»؛ پشت تو مثل پشت مادر من است و بخواهد این جوری خانمش را طلاق بدهد. این قضیه نه تنها الان نیست که آن زمان هم نبوده! روی یک شأن نزولی و اتفاقی که افتاده، گویی خدا یک چیزی را ball گرفته و یک کار دیگری می کند! وگرنه ایلاء وظهار حتی آن موقع هم سنت شایعی نبوده که کسی بخواهد رویش مانور بدهد! باید نکات دیگری را که وجود دارد توجه کرد که آن نکات قابل دقت است.

جلالت شأن الهی و قسم جلاله

۲ - چرا خدا نسبت به این پدیده ایلاء چنین برخوردی را نکرده که بگوید: کسی که قسم خورده که من مباشرت نمی کنم کار لغو و بی خودی کرده! چرا در فقه برایش کفاره تعیین شده؟ که قبل از چهارماه و بعد از ۴ ماه؟ چرا این قدر پرداخت پیدا کرده؟ این برمی گردد به سؤالی که در ابتدایش قرآن می خواهد این معنی را باز بکند و می گوید: **وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**؛ خدا را در معرض سوگندهای خودتان قرار ندهید (تا این جا را داشته باشید) و در آیه بعد می گوید **لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ**، که در سوره مائده هم این را می بینید!

سوگند خوردن یک نوع لقلقه‌ای دارد که به خدا می‌گویید: به خدا من این کارها را می‌کنم. این حالت لقلقه‌ای قسم **بِاللَّغْوِ فِيْ اِيْمَانِكُمْ** است که کار خوبی نیست و اصلاً در دهنش این «به خدا به خدا» افتاده؛ یعنی راجع به آن عقد قلبی ندارد. اگرچه این کار بدی است اما مشمول ایلاء و حِنْثِ قَسَمِ نمی‌شود. یک نوع قسم‌هایی داریم که عقد قلبی است که ممکن است هم دروغ بگویید و عقد قلبی آن نیست که حتماً دارد راست می‌گوید! مثلاً می‌گوید: به خدا من این جنس را اینقدر خریدم! در مشهد این قسم‌ها زیاد است که می‌گوید: به همین امام رضا سودش برای من همین ده تومن است!

نکته‌ای که وجود دارد این است که برای ما **جلالت شأن خدا** مغفول است. شما بیایید در زمینه احکام نگاه بکنید. این حکم حکم عجیبی است که قسم در محاکم عدل (همتا) بینه (دلیل) است؛ یعنی «البینه للمدعی فاليمين على من أنكر»؛ یعنی در محاکم قضایی ما قسم خوردن یک کار نمادین نیست! با آن حکم قضایی داده می‌شود! یعنی اگر مدعی بینه آورد که آورد و گرنه طرف قسم می‌خورد و انکار می‌کند و اصلاً همین اموال این طرف و آن طرف می‌کند! این روی چه حسابی است؟

این روی جلالت مقام شأن الهی است! این «به خدا» گفتن یک عالم عواقب دارد! شوخی نیست کسی بگوید «به خدا»! اصلاً در اسرار مضمضه در وضو که از مستحبات وضو آب گرداندن در دهان است، پرسیده‌اند چرا آب بگردانیم؟ گفته‌اند: چون می‌خواهی بگویی خدا! اول دهن را بشور و بعد بگو خدا! برای ما این جلالت شأن خدا از بین رفته! و تند و تند سوگند خوردن و نذر کردن داریم که دو جور است یک جورش این است که شما فعلی را بر خودتان واجب، یا حرام می‌کنید و این‌ها صیغه دارد! مثلاً می‌گویید: والله علیّ که از این پس من نماز شب می‌خوانم و توصیه می‌کنم که از این نذرها نکنید! ما این قدر توصیه به نذر نداریم! همه منطقه الفراغ‌های فقه را برای خودتان واجب نکنید! **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِرُخْصِهِ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِعَزَائِمِهِ**؛ همان‌طور که خدا دوست دارد عزائمش رعایت بشود، دوست دارد رخصت‌هایش هم رعایت شود! منطقه را عوض نکنید! منطقه مستحبات را نکنید منطقه واجبات! نماز شب مستحب است و در یک حوزه‌ای به بعد شاید آدم احساس کند بر او واجب است! مثلاً من با این همه جلالت شأن دیگر نمی‌شود که نماز شب نخوانم! طلبه نماز شب نخوان که طلبه نیست!

حالا یک موقع هم یادش می‌رود یا خواب می‌ماند. یا این که می‌گوید: **وَلِلّٰهِ عَلَيَّ** که نوشابه نمی‌خورم! خوب نوشابه نخور! چرا قسم می‌خوری؟ این کارها کارهای جالبی نیست که مثلاً می‌خواهد رژیم بگیرد، می‌گوید: **وَلِلّٰهِ عَلَيَّ** که من شیرینی نمی‌خورم! پای خدا را وسط رژیم نکش! اما یک جایی دعوایی عقلایی است، بالاخره خدا این را گذاشته. جلالت شأن چیزی است که خدا بابت آن، آثاری مترتب می‌کند.

یکسری یمین‌ها(قسم‌ها) در محاکم است. در آن جا کسی چیزی را بر خودش واجب نمی‌کند بلکه دارد حقی را احقاق، یا ابطال می‌کند و می‌گوید: قسم به خدا که این مال مال این است، یا قسم به خدا که دیدم این فلان کار را کرد. ظاهراً کسانی که خیلی قسم می‌خورند در سوره قلم، از آیه ۸، ص ۵۶۴ «پر قسم خور» نامیده شده‌اند: **فَلَا تُطِيعُ الْمُكَذِّبِينَ**؛ این مکذبین را اطاعت نکن! **وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ**؛ آن‌ها دوست دارند که تو معارف ماست مالی کنی تا آن‌ها ماست مالی کنند. تدهن از دهن می‌آید؛ یعنی روغن کاری که به فارسی ماست مالی می‌گویند. آیه می‌گوید: آن‌ها حاضرند در عقایدشان کوتاه بیایند به شرطی که تو هم کوتاه بیایی **وَلَا تُطِيعُ كُفَّارًا مَّهِينًا**؛ «حلاف»؛ یعنی «پر قسم خور»؛ این آدمی که زیاد قسم می‌خورد آدم پستی است **هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ**؛ عیب‌جویی که راه می‌رود و خبرچینی می‌کند **مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ**؛ خیلی جلوی خیر را می‌گیرد، متجاوز و گناهکار است **عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ رَنِيمٍ**؛ این آدم گذشته از این که درشتخو است، در ضمن بی‌پدر هم هست. حواستان باشد به معنی بی‌پدر در این زمینه! ممکن است این آدم پدر و مادر داری باشد ولی این که پدرش معلوم نیست کیست! این همان رَجَمی است که معلوم نیست از زیر چه بته‌ای درآمده! **أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ**؛ همین که به او مال و بنین دادند **إِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**؛ وقتی آیات بر او خوانده می‌شود می‌گوید: این‌ها اساطیر الاولین است.

(سؤال) این سوره شأن نزول دارد، اما شأن نزول هیچ موقع مخصص نیست. مورد خود آیه را تخصیص نمی‌زند. اگر این جوری باشد شما باید آیات را در تاریخ بچسبانید. حتی آیه تطهیر که در مقام امامت است، امامت را مختص ۵ تن آل عبا نمی‌کند و برای امامان دیگر هم قابل اثبات است؛ مثلاً شما معنی امامت را برای ذراری حضرت ابراهیم هم دارید، یا معانی عصمت را برای خیلی‌ها دارید. عمده این است که این مقام سلب

می‌شود از خیلی از کسانی که ظالم هستند! وگرنه آیه تطهیر در مورد خودش جمله‌ای کلی است و برای اثبات مقام امامت، عصمت، از منطقه شیطان خارج بودن است، و عام‌تر از این هم اثبات می‌کند؛ منتهای مراتب لسان نفی آیه برای ظلمه‌ای که ادعا داشتند هم قوی است.

س: آن وقت آیه تطهیر خیلی خطرناک می‌شود! ما معتقدیم که فقط اهل بیت مصداق این آیه هستند!

ج: شما اصرار دارید که اهل بیت مصداق‌های موجود و بالفعل این آیه هستند، یا مصداق کلی آیه؟

س: هم بالقوه و هم بالفعل!

ج: نه! ما چنین ادعایی نداریم.

س: ما معتقدیم تطهیری که خداوند در این آیه اعمال کرده فقط در مورد اهل بیت اعمال کرده!

ج: بله خداوند تکوینی اعمال کرده و این از یرید الله برمی‌آید و این یعنی بالفعل!

س: نه! بالقوه!

ج: چرا شما فرار می‌کنید؟ یک موقع می‌گویید اعمال کرده!

س: آخر اگر تشریحی بود بالقوه می‌شد!

ج: اگر بحث اراده تکوینی باشد، مطلب واضح است و نسبت به شخص خاصی دارید می‌گویید! اما آیا خود

این جمله بالقوه هست یا نیست؟ شما عصمت را فقط برای اهل بیت ثابت می‌کنید؟ اما عصمت چیزی نیست که

فقط برای اهل بیت ثابت بشود. از این جهت است که شما برای حضرت یوسف ثابت می‌کنید، برای انبیاء ثابت

می‌کنید؛ یعنی این اهل بیت یک بار معنایی دارد که قابل گسترش پیدا کردن به دیگران است، به برکت نصوص

روایی! نه چیز دیگر که مثلاً سلمان را هم جزء این‌ها قرار بدهید! یعنی آن‌هم یک برخورد خاصی با نصوص.

از این جهت است که شأن نزول مخصص آیه نیست، گرچه شأن نزول‌هایی دارد.

دروغ ریشه در نفاق دارد

حالا چرا بحث قسم خور را اینقدر مطرح کرده؟ که از کسی که خیلی قسم می خورد تبعیت نکنید! می دانید چرا؟ تصور می شود که قسم خوردن زیاد سر از نفاق در می آورد و ریشه های نفاق دارد.

بیشترین قسم به خدا را در امور جزئی داریم، اما اگر قسم می خورید تا حقی را اثبات کنید و نشان دهید و خود اهل بیت هم از این قسم ها می خوردند این «أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ» ها که مثلاً قسم به خدا شما در غدیر نبودید؟ یا امام حسین می فرماید: آنشدکم بالله مرا روی دوش پیامبر ندیدید؟ آنشدکم بالله این عبا پیغمبر است یا نه؟ با این قسم ها دارند صحنه را یادآوری می کنند و می خواهند حقی را احقاق بکنند. یا حضرت ابراهیم قسم می خورد که **تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ** (انبیاء: ۵۷). اما کسانی که در مورد امور جزئی پر قسم می خورند و حلاف هستند، ظاهراً باید سر از نفاق در آورند.

در سوره توبه که سوره منافقین و درگیری با منافقین است و مسئله مسجد ضرار و جنگ تبوک از آیه ۴۲ می گوید: **لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا؛** اگر سریع یک غنیمت به آن ها (منافقینی که در دل مدینه شکل گرفته بودند) می رسید **وَسَفَرًا قَاصِدًا؛** و یک سفر کوتاهی بود **لَاتَّبَعُوكَ؛** این جاها می آمدند **وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ؛** ولی این سختی خیلی برایشان گران تمام شد **وَسَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ؛** و قسم خواهند خورد به خدا **لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ؛** به خدا اگر می توانستیم می آمدیم. کار داریم که نمی آیم. یک موقع سد است و یک موقع گرم است. یک موقع میوه ها به بار نشسته. این ها چهره های منافق گونه است و مرتب دارد قسم می خورد که من دارم می آیم! زخم دارد می زاید! بچه ام دارد کنکور می دهد! پس چه موقع می خواهی حرکت کنی؟ خوب هر موقع یک چیزی در زندگی آدم اتفاق می افتد! **يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ؛** دروغ می گویند.

همه این آیات در مورد منافقین است و همه هم آیه های بسیار زیبا! کدها را بگیرید!

بیاید آیه ۵۶: **وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ؛** و قسم می خورند به خدا که جزء گروه شما هستند **وَمَا هُمْ مِنْكُمْ؛** و جزء شما نیستند **وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ؛** این ها کسانی هستند که خیلی از شما می ترسند ولی مرتب به خدا قسم می خورند که از شما هستند.

بیاید آیه ۶۲: **يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ**؛ قسم می‌خورند به خدا برای شما که شما را راضی کنند **وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ** **إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ**؛ بروید خدا را راضی کنید! چرا می‌خواهید ما را راضی کنید؟

بیاید آیه ۷۴: **يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا**؛ قسم می‌خورند به خدا که ما این حرف‌ها را نزدیم **وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ**؛ در حالی که همین‌ها کلمه کفر را گفتند **وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ أُولُو بِمَا لَمْ يَتَّوَلُوا**؛ بعد از اسلامشان کافر شدند و همت کردند به آن چیزی که به آن دست نیافتند! خواستند پیغمبر را در عقبه سرنگون کنند.

سؤال: اسم‌هایشان در تاریخ آمده است؟

- در تاریخ ما بله! کسانی که در تاریخ شیعه معلوم است، در تاریخ اهل سنت معلوم نیست!

بیاید آیه ۹۵: **سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِيَتَرْضَوْا عَنْهُمْ**؛ به خدا شما را قسم می‌دهند که از این‌ها صرف نظر کنید **فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ**؛ خدا می‌گوید: شما از این‌ها صرف نظر نکنید و این صرف نظر کردن غیر از بخشیدن است! **إِنَّهُمْ رِجْسٌ**؛ چنین صرف نظر کردنی!

آیه بعد: در آیه قبل گفت آن‌ها می‌گویند از ما صرف نظر کنید، شما هم صرف نظر کنید! این‌جا می‌گوید: **يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِيَتَرْضَوْا عَنْهُمْ**؛ قسم خوردند به خدا که شما از آن‌ها راضی بشوید! اما قرار نیست که مؤمنین از این‌ها راضی بشوند! **فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ**؛ خدا دیگر از این‌ها راضی نیست. اعراض اعراض است اما ببیند چقدر بحث قسم مهم است!

بیاید آیه ۱۰۷: **وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ**؛ این‌ها کسانی هستند که مسجد ضرار را درست کردند برای ضرر زدن به مؤمنین و تفرقه بین آن‌ها و کمینگاه درست کردن برای جنگ با خدا و رسول از قبل **وَلِيَخْلِفَنَّ** **إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ**؛ و قسم می‌خورند که از زدن مسجد، ما فقط نیت خیر داریم **وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**.

شما در سرتاسر این سوره که راجع به منافقین است مرتب می‌بینید دارند به خدا قسم می‌خورند. کار را انجام بده! چرا اینقدر قسم می‌خوری؟ یعنی پای خدا را و جلالت خدا را این‌جوری وسط می‌کشند و یک کار دیگر می‌کنند.

شما مجموعه قسم‌ها در این سوره و در سوره مجادله مال منافقین است. گول این حلاف بودن را نخورید که این باید ریشه در نفاق داشته باشد، این است که در سوره نساء می‌گوید: **وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ؛** عرب‌ها به نمایشگاه می‌گویند «مَعْرَضٌ»؛ یعنی یک نمایشگاهی از خدا درست نکن! خدا را در معرض قسم‌های خودت قرار نده؛ چون جلالت شأن وجود دارد.

برخورد امام سجاد با قسم در محکمه

حالا ببینید قسم در فضای روایی ما چگونه است!؟

در *کافی*، ج ۷، ص ۴۳۷ داریم از امام صادق: **لَا تَخْلِفُوا بِاللَّهِ صَادِقِينَ وَلَا كَاذِبِينَ؛** به خدا قسم نخور چه راست، چه دروغ! **فَإِنَّهُ عَزُوجِلْ يَقُولُ: وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ؛** پای خدا را وسط نکش! از رسول الله: **مَنْ جَلَّ اللَّهُ أَنْ يَخْلِفَ بِهِ؛** کسی که شأن خدا را اجل از آن بداند که بخواهد به او قسم بخورد، **أَغْطَاهُ اللَّهُ خَيْرًا مِمَّا ذَهَبَ مِنْهُ؛** خدا بیش از این که از دستش رفته به او می‌دهد.

از امام باقر: حدثنی ابوجعفر؛ امام محمد باقر فرمود: **إِنَّ أَبَاهُ كَانَتْ عِنْدَهُ إِمْرَأَةٌ مِنَ الْخَوَارِجِ (قال الراوی) أَظْنَهُ قَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ عِنْدَكَ امْرَأَةً تَبْرَأُ مِنْ جَدِّكَ؛** پدر ما امام سجاد زنی داشت از خوارج و برایشان معلوم می‌شود که او تبری می‌جوید از امیر المؤمنین **فَقَضَيْتَ لِأَبِي أَنَّهُ طَلَّقَهَا؛** بر پدرم می‌گذرد که او را طلاق بدهد **فَادَّعَتْ عَلَيْهِ صَدَاقَهَا؛** آن زن مهریه‌اش را از امام سجاد طلب می‌کند **فَجَاءَتْ بِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمَدِينَةِ؛** می‌رود پیش حاکم مدینه **تَسْتَعْدِيهِ؛** که پس بگیرد **فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ: حَاكِمُ الْمَدِينَةِ مِي‌گَویَد: يَا عَلِيُّ؛** ای امام سجاد! **إِنَّمَا أَنْ تُخْلِفَ وَإِنَّمَا أَنْ تُعْطِيَهَا؛** یا قسم بخور که مهرش را داده‌ای یا حق و حقوقش را بده! **فَقَالَ لِي: يَا بَنِي قَوْمٍ فَأَعْطِيهَا أَرْبَعَمِائَةَ دِينَارٍ؛** به امام باقر که بچه‌ای بودند می‌گویند بلند شو برو از خانه چهارصد دینار بردار و بیاور! **فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبُ جُعَلْتُ فِدَاكَ أَلَسْتُ مُحِقًّا؟! مَگر شما محق نیستید؟ قَالَ: بَلِي يَا بَنِي وَلَكِنِّي أَجَلَلْتُ اللَّهَ أَنْ أُخْلِفَ بِهِ يَمِينَ صَبْرٍ؛** شأن خدا خیلی بالاتر از این است که به خاطر چهارصد دینار مهر قسم بخورم و بگویم: به خدا من داده‌ام! (چهارصد درهم (پول نقره) هم نبوده، چهارصد دینار (پول طلا) بوده!)

فضای که شما در مورد خدا دارید اصلاً یک چیز دیگر است. اما امام این جور نبود که به خاطر یک دستمال قیصریه را به آتش بکشد! «یمین صبر» یک اصطلاح فقهی است؛ یعنی همین قسمی که در محاکم با احلاف صورت می‌گیرد. توصیه به ما شده که **إِنْ ادَّعَى عَلَيْكَ مَالٌ وَلَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ فَرَادَةٌ أَنْ يَخْلِفَكَ؛** اگر در برابر مدعی مالی قرار گرفتی و گفتند قسم بخور **فَإِنْ بَلَغَ مِقْدَارَ ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا؛** اگر سی درهم بود **فَأَعْطِهِ وَلَا تَخْلِفْ؛** به او بده و قسم نخور! از شریعت مستدام بعید است که بگویند زور و فشار را قبول کن اما اگر رقم رقمی نبود و قابل تحمل بود؛ مثلاً اگر کسی به تو زد نایست یک چهارراه را بند بیاور! اگر کم است ببخش و برو! **وَإِنْ كَانَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَاخْلِفْ وَلَا تُعْطِهِ؛** اما اگر رقم بالا بود قسم بخور!

از این طرف هم ببینید قسم دروغ خوردن به خدا در محاکم چه می‌کند؟! که دیگر علم جدید این‌ها را نمی‌فهمد!

مَنْ خَلَفَ عَلَى يَمِينٍ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ فَقَدْ بَارَزَ اللَّهَ عِزْجَلًا؛ کسی که بداند دارد قسم دروغ می‌خورد (فکر نکنید در محاکم کسی چیزی بگوید به ما ربطی ندارد. یک جایی شما را قاضی کرده‌اند و شما با قسم دروغ حقی را باطل کنید) شمشیر کشیدی مقابل خدا!

قال رسول الله: **الْيَمِينُ الصَّابِرَةُ الْفَاجِرَةُ تَدْعُ الدِّيَارَ بِلَاقِعٍ؛** این قسم‌های دروغ آدم را خانه خراب می‌کند. امام باقر: **إِنَّ الْيَمِينَ الْكَاذِبَةَ وَقَطِيعَةَ الرَّحِمِ تَذَرَانِ الدِّيَارَ بِلَاقِعٍ مِنْ أَهْلِهَا وَتَنْقِلَانِ الرَّحِمَ وَإِنْ انْتَقَلَ الرَّحِمَ انْقَطَعَ النَّسْلُ؛** نسل را منقطع می‌کند اگر کسی پای خدا را به دروغ وسط بکشد. به نام خدا دروغ بگویند، یا داریم که «عافر» می‌کند و به همین معناست، یا در روایت داریم که طرف را فقیر می‌کند.

این است موقعیت دین راجع به بحث قسم و سوگند خوردن! اگر این موقعیت در دین وجود دارد، نگو که این قسمی که او خورده برای ایلاء فقط چیز بی‌خودی است، پس جلالت شأن خدا کجاست؟ جلالت شأن خدا را هم نگه دار! حتی دارد: **سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ رَجُلًا يَقُولُ: أَنَا بَرِيٌّ مِنْ دِينِ مُحَمَّدٍ؛** کسی قسم‌های این مدلی بخورد. قسم به خدا هم نخورد، به امام رضا قسم بخورد و بگوید: اگر دروغ بگویم مسلمان نباشم! به همین امام رضا فلان... می‌گویند کسی این مدلی قسم خورد و حضرت شنیدند **فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: وَيْلَكَ إِذَا بَرِئْتَ مِنْ دِينِ مُحَمَّدٍ**

فَالِي دِينَ مَنْ تَكُونُ؛ دیگر چه خاکی می‌خواهی به سرت بریزی اگر در دین ما نیستی؟! **فَمَا كَلِمَةُ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى مَاتَ؛** دیگر پیغمبر تا مُرد با او صحبت نکرد! بحث سوگند شوخی نیست! سوگند برای ما راحت شده والا چیز راحتی نیست! در محاکم، عدل (هم وزن) بینه است.

انواع قَسَم

یمین سه دسته است: ۱- یمین‌هایی که کفاره ندارد ۲- یمین‌هایی که کفاره دارد ۳- یمین‌هایی که کفاره ندارد که با دسته اول فرق دارد!

۱. یمینی که کفاره ندارد: اصلاً وجود یمین برای تکفیر و پوشاندن گناه است اما در دسته سوم کفاره آن فقط آتش است؛ مثلاً گفتم به خدا این مال این است، یا به خدا این اول دعوا را شروع کرد این «حنث قسم» است و کفاره ندارد، فقط آتش دارد! به این «یمین غموس» می‌گویند. غمس؛ یعنی فرو بردن؛ یعنی کله‌اش را تا ته در آتش فرو می‌کند. این‌ها جزء یمین‌های بی‌کفاره است

۲. اما اگر کسی بگوید: **لله** علی که من نوشابه نمی‌خورم! اگر نوشابه بخورد باید کفاره بدهد ولی اگر به دروغ بگوید به خدا اول این دعوا را شروع کرد، این‌ها یمین غموس است و کفاره هم ندارد. این را فقط آتش پاک می‌کند که داریم: «الرجل يحلف على باب معصية أن لا يفعلها فيفعله»؛ قسم می‌خورد معصیتی انجام ندهد و انجام می‌دهد «فتجب عليه الكفاره و اليمين الغموس التي توجب النار»؛ این فقط آتش لازم دارد. «الرجل يحلف على حق امرئ مسلم على حبس ماله»؛ کسی قسم می‌خورد که مال کسی را حبس کند؛ مثلاً قسم می‌خورد که به خدا این زد و جریمه را او باید بدهد. اگر کسی چنین قسمی بخورد، مرتکب یمین غموس شده!

بر اساس این روایت فتوا نیست اما اهمیت قسم خوردن به خدا را نشان می‌دهد! قال رسول الله: **مَنْ سَتَلَكَم بِاللَّهِ تَعَالَى فَأَتَوْهُ وَاسْتَعَادَ كُمْ بِاللَّهِ فَأَقْضُوهُ؛** اگر کسی گفت تو را به خدا آن چفیهات را به من بده! او کار خوبی نکرده ولی تو بده! می‌دانید که آقا هم خیلی بدشان می‌آید کسی این کار را بکند! کلاً این جور کارها کار بدی

است! این هم گدایی است! اما حالا که خدا را وسط کشیده به او بده! جلالت شأن خدا اقتضا می‌کند و اگر استعاده کرد و پناه خواست پناه بده **وَمَنْ دَعَاكُمْ إِلَى اللَّهِ فَأَجِيبُوهُ**؛ اگر تو را به خدا قسم داد و چیزی خواست، اجابت کن! **وَمَنْ اصْطَنَعَ لَيْكَ مَعْرُوفًا فَكَافْتُوهُ**.

بحث خدا خیلی بحث جدی‌تر از این بحث‌هایی است که در ذهن ما هست! این است که خیلی راحت و

بی‌دغدغه

سؤال: پس به متکدیان راحت بدهیم؟

- بر اساس این روایت فتوا هم نمی‌شود داد و نداده‌اند. نهایت آن استحباب است. کسی با کار دیگری محکوم نمی‌شود، منهای مراتب اگر عناوین دیگری شد؛ مثل رواج تکدی‌گری، یا قسم به خدا قسم لقلقه زبان بود، نه عقد القلب! که ممکن است این‌ها عناوین اهم و مهم‌تری باشد ولی کسی دأبش هم نبود، ولی آمد و گفت: تو را به خدا این کار را برای من بکن! اگر جدی و عقلایی بود برایش انجام بده!

به عنوان حرف آخر سوره مائده، آیه ۸۹، ص ۱۲۲ را بیاورید تا بحث ایلاء را تمام کنیم! این‌جا کفاره حنث قسم است.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ؛ خدا شما را به لغو در ایمان (قسم‌های لقلقه‌ای) نمی‌گیرد **وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ؛** اما اگر عقد قلبی شد، شما را می‌گیرد. این‌که عقیده را عقیده می‌گویند به خاطر همین است و گرنه آن چیزی که در ذهن است عقیده نیست. پیوندی که بین موضوع و محمول برقرار می‌شود عقیده نیست. پیوندی که بین محتوای آن و قلب برقرار می‌شود عقیده است. عقیده جایش در دل است؛ یعنی قلب این کار را می‌کند. این آیه را نگه دارید کنار آیه **لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبَكُمْ؛** قلبتان کسب می‌کند. یعنی حقیقت شما کسب می‌کند. مرض قلب در آیه **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزادهم الله مرضی** به این معنی نیست که نوار قلب بگیریم ببینیم چه کسی باید CCU برود! ممکن است از این آدم نوار قلب بگیرند و خیلی هم آدم سالمی باشد ولی **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ**، یا کسانی که به صدای نا محرم حساسیت دارند که خدا بفرماید: **فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ** (احزاب: ۳۲)؛ طرف حتی با صوت نامحرم هم تهییج

می‌شود! یعنی اگر خضوع در قول ایجاد شود و این آدم در او طمع ایجاد شود، مریض است! به هر جهت انسان با آن فضاهاهی که گفتیم اگر آنقدر قدرت پیدا بکند و قلبش آنقدر تطهیر شود تا خضوع قول در او طمع ایجاد نکند! وگرنه این قلب مریض است. حالا یک نفر توی گوشی یک چیزی گفت! اما این دلش راه می‌افتد و می‌رود! پس اگر کسی با خضوع قول در او طمعی ایجاد شد بداند که مریض است.

(سؤال) بله به صورت اپیدمی ما قلبمان مریض است!

این هم که می‌گوید: **عَقَّدْتُمُ الْإِيمَانَ**؛ آن موقعی عقیده است که به دل گره می‌خورد به خاطر همین **بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ** وگرنه این‌ها جزء عقاید انسان نیست، جزء محفوظات اوست. اگر از شما پرسیدند عقیده‌ات چیست؟ و شروع کردی یکسری چیزهایی که در دبیرستان یاد گرفته بودی بلغور کردی، این‌ها عقیده نیست، یکسری محفوظات است، اما اگر عقد القلب شد و گره خورد به قلب شما اسمش عقیده می‌شود وگرنه این محفوظات به درد نمی‌خورد.

وَلَكِنْ يُوَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْإِيمَانَ فَكَفَّارَتُهُ؛ کفاره‌اش چیست؟ **إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطٍ** مَا تَطْعَمُونَ **أَهْلِيكُمْ**؛ کفاره‌اش اطعام ۱۰ مسکین است به صورت میانه همان چیزی که خودت می‌خوری! که در بحث‌های اقتصادی در آخرین سوره یعنی سوره مائده، این جایگاه خاصی دارد اگر یک موقعی بحث حکومت دینی شد، این که سیر کفارات به چه صورتی است، در جای خودش دیدنی است! البته این **اوسط** را اگر در کنار آیه **قال اوسطهم**؛ بهترین آنان بگذاری؛ یعنی بهترین چیزی که خودت می‌خوری! البته به برکت نصوص می‌شود همان متوسط غذا را گرفت.

أَوْ كِسْفَتِهِمْ؛ یا بیوشانیشان **أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ**؛ یا یک بنده آزاد کنی **فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ**؛ اگر نتوانستی سه روز روزه بگیری! **ذَلِكَ كَفَّارَةُ إِيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَقْتُمْ وَأَحْفَظُوا إِيْمَانَكُمْ**؛ ایمانتان را نگه دارید **كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**.

ما برای این که در فضای ایلاء وارد بشویم که چرا چنین حکم و قاعده‌ای وجود دارد که اگر کسی چنین کاری

کرد **وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**

اگر «لا» در تقدیر بگیریم که مشابه آن را مکرر در سوره نساء داشتیم؛ مثل **يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ الْكُورِ أَنْ تَضِلُّوا** (نساء: ۱۷۶)؛ خدا تبیین می‌کند تا گمراه بشوید یا نشوید؟ همین که می‌گوییم مباد که گمراه بشوید!، یا **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ** (حجرات: ۶)؛ مباد قومی را به جهالت بیندازید. در این آیه هم معنی این یم شود که خدا را در معرض ایمان خودتان قرار ندهید که **أَنْ تَبَرُّوا**؛ دیگر نیکی نمی‌کنید. (یعنی ان لا تبروا) به خدا که دیگر من دیگر پشت دستم را داغ کردم که دیگر بین آدم‌ها صلح برقرار نکنم! می‌گویند: این جور قسم نخور! که دیگر نیکی نمی‌کنم! دیگر تقوا نمی‌کنم! دیگر اصلاح نمی‌کنم! دیگر من غلط بکنم از این کارها بکنم! پای خدا را وسط نکش! اگر در سر این افعال «لا» در تقدیر بگیریم، باز هم جواب می‌دهد؛ یعنی خدا را وسط این قسم‌ها نکش تا به برّ و نیکی برسی، تا به تقوا برسی، تا به اصلاح بین الناس برسی! یعنی کسی توفیق اصلاح بین الناس می‌تواند داشته باشد که آنقدر به خدا قسم نخورد. یک آدم منطقی توفیق اصلاح فیما بین می‌تواند داشته باشد.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبَكُمْ وَاللَّهُ عَفُورٌ فَحَلِيمٌ؛ این ایمان لغو را خدا مؤاخذه نمی‌کند. این زبان هم زبان ترخیص است و یعنی می‌توانم مؤاخذه بکنم ولی نمی‌کنم! خدا می‌بخشد و بردبار است.

لَلَّذِينَ يُؤُولُونَ مِنْ نَسَائِهِمْ؛ کسانی که سوگند می‌خورند که چنین آمیزشی نکنند و می‌خواهند ضرر بزنند **تَرْبِصُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ**؛ تا ۴ ماه چیزی نیست. ببینید فرق تمکین زن و مرد را! یعنی زن باید تمکین کند ولی تمکین مرد یک بازه ۴ ماهه دارد! این می‌تواند حاوی این نکته باشد که همان طور که روایات می‌گویند: صبر زن در این زمینه بیشتر است. زن‌ها در این قضیه صابرترند و این‌ها شواهد روان‌شناسی دارد و تجربه هم تأیید می‌کند که مردها در این قضیه اصلاً صبور نیستند. این نکته‌ای است که باید مورد توجه نسوان قرار بگیرد که مردها به هول بودن متهم نشوند! حالا ساختار این جوری است دیگر! باز در بحث عدّه وفات و عدّه طلاق این فاصله‌ها را داریم که مرد عدّه ندارد.

فَإِنْ فَأَوْوَا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ نمی‌گوید «فَإِنْ رَجَعَ» این‌ها لطف کار قرآن است. به سایه‌های بی‌جان و بی‌رمق بعد از ظهر «فیء» گفته می‌شود. به سایه‌های تر و تازه صبح «ظل» گفته می‌شود؛ یعنی اگر کسی که ایلاء کرده اما برگشت، یک بی‌رمقی از آن استشمام می‌شود. بالاخره کسی که پای خدا را وسط بکشد و از جلالت خدا مایه بگذارد که چنین کاری بکند، خدا او را بی‌رمق هم می‌کند. فکر نکنید که خدا همین‌جوری می‌گذرد! بلکه اثراتی بر او می‌گذارد.

خدا در درجه اول می‌خواهد هر جورری شده زندگی خانوادگی بماند! و این در مسائل فقهی هم آمده و خودش را نشان داده. این جور نیست که بعد از ۴ ماه بگویند: خوب طلاق! بلکه بعد از ۴ ماه این یارو را احضار می‌کنند و می‌گویند: یا طلاق بده! یا رجوع کن! یا می‌کند، یا نمی‌کند و اگر گفت: نه طلاق می‌دهم و نه رجوع می‌کنم، به زندان می‌اندازندش! آب و غذا به او کم می‌دهند! و می‌گویند: یا طلاق بده، یا رجوع کن! ولی ما فوری مستقیم وارد مرحله طلاق می‌شویم! این چه زندگی ای است! این جورها هم نیست! بالاخره در مایه احکام جا برای اجتهاد باز است ولی یک مایه‌ای در قرآن دیده می‌شود که با احکامی که از نصوص آمده تأیید می‌شود که زندگی باید سر جایش بماند! اگر نه طلاق داد، نه رجوع کرد؛ مثلاً یک آدم کینه‌ای است، این آدم ضایع را این‌جا حکومت اسلامی می‌آید و والی و حاکم، نه قاضی مستقیماً خودش طلاق می‌دهد.

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ که اگر عزم بر طلاق کرده که دیگر خدا شنوا و داناست. چون که طلاق باید به صیغه گفته شود. این که در بحث‌های طلاق دارد **فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**؛ بصیر؛ یعنی خدا در کمین نشسته که اگر بخواهی دست از پا خطا کنی، خدا ناظر است و باز پیوند دادن احکام فقهی است با احکام کلامی، اعتقادی و اخلاقی.

در انتهای آیه بعد یک جمله جنجال برانگیز دارد و از آیاتی است که مستقلاً باید سر آن بمانیم که **وَالرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ**؛ مردان از زنان برترند.

۱. حفظ بیضهٔ اسلام یک قاعده فقهی است به معنای حفظ نظام اسلامی، گاهی مقصود از آن نگهداری حاکمیت اسلامی و جلوگیری از خدشه دار شدن آن به دست دشمنان داخلی و خارجی اسلام است. تمامی علمای مسلمان و حجج مذهب جعفری اتفاق نظر دارند که باید حفظ بیضهٔ اسلام را نمود و نگذاشت که دشمنان دین بتوانند خللی وارد سازند. میرزای نایینی کتاب *تنبيه الامه و تنزيه المله* را برای حفظ بیضه اسلام نوشت.